

سرگذشت یک شعر: چو ایران نباشد تن من مباد

ابوالفضل خطیبی

دو بیت زیر به نام فردوسی سخت معروف شده است و بسیاری آن را شنیده‌اند:
چو ایران نباشد تن من مباد بر این بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

سالها پیش برای نخستین بار ملک الشعرای بهار از راز این دو بیت پرده برداشت و نوشت که این دو بیت، به این صورت سروده فردوسی نیست (بهار ۱۳۴۵، ص ۱۶۴-۱۶۷). پس از او، برخی پژوهندگان دیگر نیز به این موضوع اشاره کردند، از جمله نگارنده چند سال پیش در یکی از نشستهای کتاب ماه ادبیات و فلسفه به نقل از بهار همین موضوع را پیش کشید که در مجله مذکور به چاپ هم رسید (خطیبی ۱۳۸۲، ص ۶۴-۶۷). در این جستار کوتاه، سر آن دارم که تاریخچه این دو بیت را روشن سازم و در پایان نظر خود را درباره ارزش شعری آن بیان کنم. به نوشته بهار (همانجا) این دو بیت بعلاوه چهار بیت دیگر، نخستین بار در مجله آینده (ج ۳، ش ۴، ص ۱۸۲) به مدیریت دکتر محمود افشار در آذرماه ۱۳۲۳ ش / ۱۹۴۴م به چاپ می‌رسد و «در رادیو و جراید و مدارس آنها را می‌خوانند و یاد می‌دهند». توضیح بیشتر آنکه، در این دوران که ایران هنوز در اشغال نیروهای متفقین (روسیه و بریتانیا) بود، در این شماره آینده، در میان یک اقتراح که هدف آن «بیدار کردن حس ملی ایرانیان» بود، درون یک کادر، شش بیت زیر با عنوان «یا مرگ یا وطن؟» به نام فردوسی درج شد:

هنر نزد ایرانیان است و بس ندارند شیر ژیان را به کس
 همه یکدلانند و یزدان شناس به گیتی ندارند در دل هراس
 چو ایران نباشد تن من مباد بر این بوم و بر زنده یک تن مباد
 همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم
 چنین گفت موبد که مردن به نام به از زنده، دشمن بدو شادکام
 اگر کشت خواهد همی روزگار چه نیکوتر از مرگ در کارزار

اما یک سال و اندی پیش از انتشار این شماره آینده از میان شش بیت بالا، دو بیت در سرلوحه نخستین شماره روزنامه ایران ما به مدیریت جهانگیر تفضلی در ۲۲ خرداد ۱۳۲۲ ش درج شده بود. در سمت راست سرلوحه، بیت «چو ایران نباشد تن من مباد...» و در سمت چپ آن: «اگر کشت خواهد ترا (به جای «همی») روزگار/ چه نیکوتر از مرگ در کارزار(نک: تصویر سرلوحه در پایان جستار). باری، شش بیت بالا به این صورت متوالی در هیچ شاهنامه‌ای نیست. دو بیت اول به پادشاهی بهرام گور (فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۵۸۵) مربوط است و بیت آخر نیز در جای دیگر شاهنامه - البته با اختلافهایی - آمده است (همان، ج ۵، ص ۱۳۶). بیت پنجم هم باز به همین صورت در داستان رستم و سهراب (همان، ج ۲، ص ۱۶۵) دیده می‌شود. از میان این بیتها، بیتهای سوم و چهارم بسیار نامبردار و بحث‌انگیز شده و به همین سبب بر آنیم تا در باره آنها بیشتر به بحث پردازیم:

چو ایران نباشد تن من مباد بر این بوم و بر زنده یک تن مباد
 همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

بیت دوم در داستان کاموس کشانی آمده است (همان، ج ۳، ص ۲۶۳)، منتها در مصراع دوم به جای کشور، گیتی ضبط شده که در آن بافت به همان معنی کشور است. هنگامی که رستم پس از پیروزی غرورآفرین بر کاموس کشانی و خاقان چین، نزدیک افراسیاب خرگاه برمی‌افرازد، افراسیاب از رستم سخت می‌هراسد، ولی لشکر توران به او اندرز می‌دهد که درست است که رستم زورمند است، ولی تو با لشکر توران می‌توانی او را شکست دهی و سپس دو بیت زیر از زبان لشکر توران خطاب به افراسیاب نقل می‌شود:

ز بهر بر و بوم و فرزند خویش زن و کودکِ خرد و پیوند خویش،
 همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که گیتی به دشمن دهیم

اما مصراع یکم بیت اول (چو ایران نباشد...) بدین صورت در شاهنامه نیست، بلکه شکل دگرگون شده بیتی است از داستان رستم و سهراب، و مصراع دوم آن ساخته شاعری خوش

همچنانکه میدانید فتنه مغول بقدری عظیم بوده و چنان تارو بود
ایرانرا از هم پاشید که دیگر شاعری نماند تا بتواند از آن مقوله سخنی
بگوید، بلکه بعدها قصائد در مدح اخلاف و اقوام همان چنگیز خونریز
سرودند. اینك شعرای بزرگ را برای شرکت در این اقتراح مهم که باید
یکی از نواقص تاریخ ادبیات ما را رفع کند دعوت مینمائیم.

مقصود از این اقتراح بیدار کردن حس ملی ایرانیان است که فردوسی
نامدار بوسیله شاهکار بزرگ ادبی خود (شاهنامه) سر مشق اول را داده
است. ملاحظه فرمائید تنها شنیدن این چند شعر زیر چقدر در شما هیجان
و شور و شوق ایجاد میکند. نظیر آن در شاهنامه فراوان است.

یامرك يا وطن؟

هنر نزد ایرانیان است و بس	ندارند شیر ژیان را بکس
همه یکدلانند و یزدان شناس	بگیتی ندارند در دل هر اس
چو ایران نباشد تن من مباد!	بر این بوم و پرزنده یکتن مباد
همه سر بستر تن بکشتن دهیم	از آن به که کشور بدشمن دهیم
چنین گفت مؤبد که مردن بنام	به از زنده، دشمن بر او شاد گام
اگر کشت خواهد می روزگار	چه نیکو تر از مړ در کارزار

فردوسی

فردوسی در هزار سال پیش جنگهای ایران را با ترکان (تورانیان)
و عربها (تازیان) و تاخت و تازهای آنان در سر زمین ما بنظم آورده بنحویکه
غیرت ملی ما را تحریک می نماید. ولی بعد از فردوسی تاخت و تازهای
سپهناکتری از طرف ترکان (۱) چنگیزی و تیموری و غیره در تاریخ

(۱) مقصود ما از ترکان کلیه زرد بوستان تورانی اعم از ترك و مغول
یا تاتار و غیره میباشد و گرنه اهالی آذربایجان چون سایر ایرانیان از نژاد
سفید آریائی هستند و همچنین ترك زبانان افغانستان و غیره که قبل از
حمله های (ترك و مغول) بزبان فارسی تکلم مینموده اند ترك نیستند و نهادن این
نام بر روی آنها غلط فاحش و خطای محض میباشد. همانطوریکه یک نفر بلژیکی
بقیه در زیر صفحه بعد

ذوق از روزگار ماست. در داستان رستم و سهراب، سهراب از هجیر - که به اسارتش گرفته بود - نشانی رستم را می‌پرسد و هجیر از بیم آنکه مبادا رستم به دست این جوان دلاور کشته شود، نشانی او را نمی‌دهد، سپس اینگونه با خویشتن سخن می‌گوید (همان، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۶):

چنین گفت موبد که مردن به نام به از زنده دشمن بدو شادکام
اگر من شوم کشته بردست اوی نگردهد سیه روز چون آب جوی
چو گودرز و هفتاد پور گزین همه پهلوانان باآفرین،
نباشد به ایران تن من مباد چنین دارم از موبد پاک یاد
که چون برکنند از چمن بیخ سرو سزد گر گیا را نبوید تذرو

مراحل دگرگونی بیت سوم بدین صورت بوده است: در مصراع «نباشد به ایران، تن من مباد»، گویا نخست «به ایران» به «چو ایران» تغییر می‌یابد. منشأ این تغییر را نمی‌دانیم، ولی شاید کاتب یا شاهنامه‌خوانی خوش‌ذوق، با این تغییر کوچک مصراع‌ی سخت مهیج آفریده و این مصراع را که - البته در صورت کهن خود نیز جالب و جذاب است - به مصراع‌ی شکوهمند و مملو از شور میهن‌پرستانه تبدیل کرده است. این مصراع با این تغییر، یعنی «نباشد چو ایران تن من مباد» در نسخه‌های قدیمی نیست، حتی این صورت در هیچ یک از نسخه‌های ۱۵ گانه مبنای ویرایش جلال خالقی مطلق دیده نمی‌شود. قدیمی‌ترین چاپی از شاهنامه که این مصراع را به این صورت دارد، چاپ ترنر مکن (ماکان) در ۱۸۱۱م در هند است.^(۱) از آنجا که جلد یکم چاپ مکن (از آغاز شاهنامه تا پایان داستان رستم و سهراب) بر اساس چاپ ناقص لامسدن (۱۸۱۱م) فراهم شده، می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً در چاپ لامسدن (مبتنی بر نسخه‌هایی متأخر از شاهنامه) نیز این مصراع به همین صورت مضبوط بوده است. این ضبط از طریق چاپ مکن وارد چاپ سنگی بمبئی در ۱۲۷۶ق، معروف به شاهنامه‌اولیا سمیع (نک: فردوسی ۱۳۸۰ش، ص ۱۰۶) شده و گویا از همین طریق یا از طریق چاپهای دیگر هند وارد چاپهای شاهنامه در ایران از جمله چاپ معروف به امیربهادر جنگ (فردوسی ۱۳۲۲-۱۳۲۶ق، ص ۱۰۲)، و بالطبع چاپ علی اکبر علمی (فردوسی ۱۳۲۶ش، ص ۱۰۲) شده است. چنانکه ملا حظه می‌شود این مصراع با این تغییر کوچک از بیت پیش از خود - که با هم موقوف‌المعانی‌اند - گسسته و در نتیجه هردو بیت بی‌معنی از آب درآمده‌اند. برای خروج از این وضعیت و درست‌گردانی بیتها، همان کاتب یا کاتب دیگری بین این دو بیت، بیتهای دیگری سروده و گنجانده است. در زیر، برای نشان دادن سیر این دگرگونی، کل این بخش را از چاپ بمبئی (همانجا) می‌آوریم (بیتهای بر ساخته، درون قلاب نهاده شده‌اند):

(۱) نگارنده چاپ مکن را در اختیار ندارد، بلکه این مطلب را از نوشته ملک الشعرای بهار (همان، ص ۱۶۶) نقل کرده است.



• ابوالفضل خطیبی (عکس از: ژاله ستار)

چو گودرز و هفتاد پور گزین همه پهلوانانِ باآفرین
 [چو گیو جهانگیر لشکرشکن که باشد به هر جا سرانجام]
 [چو بهرام و رهام گردن فراز چو شیدوش شیراوژن رزمساز]
 [پس از مرگ من مهربانی کنند ز دشمن به کین جان ستانی کنند]
 نباشد چو ایران تن من مباد چنین دارم از موبد پاک یاد
 چو تن سرکشد از زمین بیخ سرو سزد گر گیاه را نبوید تذرو

کسانی که با بیان و زبان فردوسی آشنا هستند، نیک می‌دانند که این سه بیتِ الحاقی، به‌ویژه بیت سوم هوار می‌زند که از فردوسی نیست. بنا بر این بیتها، هجیر با خود می‌گوید: اگر من با ندادن نشانی رستم به سهراب، به دست این پهلوان جوان کشته هم شوم باکی نیست، زیرا پس از مرگ من گودرز و هفتاد پسرش، و پهلوانانی چون گیو و بهرام و رهام و شیدوش، به من مهربانی می‌کنند(!) و به کین‌خواهی من برمی‌خیزند. دو بیت پایانی جدا از بیهای دیگر است و با هم موقوف‌المعانی‌اند، بدین‌سان که مصراع یکم بیت ماقبل پایانی،

یعنی «نباشد چو ایران تن من مباد»، استقلال دارد و «موبد پاک» در مصراع دوم همین بیت، گوینده عبارت حکیمانه موجود در بیت پایانی است. در چاپهای ژول موهل (فردوسی ۱۳۶۹ش ج ۲، ص ۶۹-۷۰) و بروخیم (فردوسی ۱۳۱۴ش، ج ۲، ص ۴۸۴-۴۸۵) که این یکی مبتنی بر چاپ فوگرس، مکن و ژول موهل است، هم صورت کهن این بیتها دیده می شود و هم بیتهای الحاقی، و در نتیجه تلفیق این دو صورت، این بخش از داستان رستم و سهراب در این چاپها سخت به هم ریخته است^(۱).

نگارنده صورت «چو ایران نباشد تن من مباد» را در هیچ یک از چاپهای شاهنامه ندیده است؛ بنابر این، تغییر صورت «نباشد چو ایران تن من مباد» به «چو ایران نباشد تن من مباد»، کار همان سراینده ناشناسی است که بیتهای بالا را تنظیم کرده است. پس، سراینده ناشناس ما، با این تغییر کوچک، مصراعی ملی - میهنی از شاهنامه را برای منظور خود تدارک می بیند، سپس، به جای مصراع دوم در شاهنامه، مصراعی را متناسب با مصراع یکم، خود می سراید و سپس، بیتی کاملاً مناسب با این بیت را از جای دیگر شاهنامه برمی گزیند و به دنبال آن قرار می دهد:

چو ایران نباشد تن من مباد بر این بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

بنابر این، درونمایه اصلی این دو بیت که به راستی سخت استوار است و سرشار است از شور میهن دستانه و احساسات وطن پرستانه، تراوشات ذهنی خود فردوسی است. از این دو بیت، تنها یک مصراع را سراینده ناشناس سروده و آن هم - چنانکه آشکارا پیداست - ملهم از سروده فردوسی است. این دو بیت از طریق روزنامه ایران ما و مجله آینده که زیر تأثیر مدیر ایران دوست آن، دکتر محمود افشار، گرایشهای ملی گرایي داشته است، به سرعت رواج می یابد و در آن مقطع حساس از تاریخ معاصر ایران که هنوز ایران

(۱) چاپ بروخیم:

اگر من شوم کشته بر دست اوی	نگردد سیهروز و خون آب جوی
چو من هست گودرز را سالخورد	دگر پور هفتاد و شش شیرمرد
که باشد به هر جا سر انجمن	چو گیو جهانگیر لشکرشکن
چو بهرام و رهام گردن فراز	چو شیدوش شیراوژن رزمساز
پس از مرگ من مهربانی کنند	ز دشمن به کین جان ستانی کنند
چو گودرز و هفتاد پور گزین	همه پهلوانان بافرین
نباشد (مول: بماند!) به ایران تن من مباد	چنین دارم از موبد پاک یاد
چو تن سرکشد از زمین بیخ سرو	سزد گر گیا را نبوید تذرو



• روزنامه ایران ما، ۲۲ خرداد ۱۳۲۲

۷

در اشغال قوای متفکین بود، به نام فردوسی بر سر زبانها می افتد. این مصراع سروده کیست و چه کسی این دو بیت - و نیز چهار بیت دیگر - را بدین صورت سامان داده است؟ دقیقاً نمی دانیم. فقط می دانیم سراینده آن بسیار خوش ذوق و شیفته شاهنامه بوده و مراد او، تهییج مردم بر ضد قوای بیگانه بوده است. پس باید در میان شخصیت های آن دوران به دنبال شخصیتی با این ویژگی ها باشیم: عاشق شاهنامه و آشنایی بسیار خوب با شاهنامه، چنانکه با حضور ذهن قوی توانسته باشد بیت هایی با مضامین مشترک وطن دوستی و جانفشانی در راه او را از جاهای مختلف برای مقصودی واحد کنار هم بگذارد؛ سخت ملی گرا و شیفته یکپارچگی ایران؛ و سرانجام شاعری خوش ذوق و توانا، چنانکه مصراع سروده او در جوار بیت های شاهنامه بدینسان خوش نشیند. بانو گردآفرید (نقال هنرمند شاهنامه) در صفحه خود در فیسبوک از فرد ناشناسی نقل کرده اند که سراینده بیت «چو ایران نباشد...» ابراهیم پورداود بوده است، ولی دکتر جلیل دوستخواه در نامه ای رایانه ای برای گردآفرید - که نظر او را جویا شده بود - این دیدگاه را مردود دانستند. به نظر بنده نیز ساختن این دو بیت نمی تواند کار پورداود باشد، زیرا، هرچند در ایران دوستی زنده یاد پورداود تردید نیست، ولی او هیچگاه به شاعری نامبردار نبوده است. اما انتشار چکیده ای از همین جستار در صفحه فیسبوک نگارنده، سبب شد تا چند گام به شناسایی سراینده این بیت نزدیک تر شویم. آقای منوچهر برومند از دوستان بنده در فیسبوک در یادداشتی ذیل همین چکیده - البته نخست بدون سند و مدرکی - نوشتند که تنظیم این دو بیت به این صورت، کار حبیب الله نوبخت بوده است. نگارنده از ایشان خواهش کرد که اگر سند و مدرکی در این باره در اختیار دارند، بفرستند. ایشان از سر لطف یادداشت زیر را برای نگارنده ارسال کردند:

«اما درباره شاعر چو ایران نباشد تن من مباد، این مطلب را از پدرم شادروان علیرضا برومند شنیده ام که از قول مرحوم دبیر فرزانه نقل می کردند. فرزانه از دوستان و همکاران و رفقای حجره و گرمابه و گلستان نوبخت بوده و با دبیر اعظم بهرامی نیز در دفتر وزارت جنگ دوران سردار سپهی رضا شاه همکاری داشته است. سالها بعد در پاریس، شادروان

دکتر علی اصغر حریری تبریزی نیز در مورد این بیت به مناسبتی همین مطلب را عنوان کرد. چندی پس از این واقعه، روزی حین گفتگو با مرحوم مهندس ناصح ناطق که او هم ناسیونالیستی دو آتیشه بود و با نوبخت و حریری دوستی داشت، این نکته را در میان گذاشتم، که او نیز به نقل از نوبخت، مطلب را تأیید کرد.

حبیب‌الله نوبخت شیرازی، نویسنده، روزنامه‌نگار و شاعر معاصر (۱۲۷۳-۱۳۵۲ش) در دوران جنگ جهانی دوم، نماینده مجلس بود و نطقهای پرشور او بر ضد متفقین در مجلس معروف است. او حامی آلمانها بود و به همین جرم در ۱۳۲۲ش به زندان متفقین افتاد و تا ۱۳۲۴ش در زندان بماند. او شاهنامه‌ای سروده است در صدهزار بیت با عنوان شاهنامه نوبخت یا پهلوی نامه، مشتمل بر رویدادهای ایران از پایان شاهنامه فردوسی، یعنی حمله اعراب تا دوره رضاشاه که بخش اول آن در ۱۳۰۷ش از سوی کتابخانه مجلس به چاپ رسیده است. گذشته از این، دیوان اشعاری هم از نوبخت باقی مانده است (نک: اثر آفرینان، ج ۶، ذیل نوبخت). با توجه به این شرح حال مختصر از نوبخت، ویژگی‌هایی که پیشتر، درباره سراینده این بیت گفته شد، یعنی شاهنامه‌دوستی، شاعری و خوش ذوقی، ملی‌گرایی پرشور، می‌تواند در وی جمع باشد. بنابر این تا یافت شدن شواهد قطعی درباره سراینده این دو بیت، به نظر نگارنده، با توجه به شواهدی که آقای برومند عرضه کردند و نیز شرح احوال حبیب‌الله نوبخت، می‌توان احتمال داد که سراینده بیت، «چو ایران نباشد...» و تنظیم‌کننده هر شش بیت چاپ شده در مجله آینده همین شخص بوده است.

پرسش دیگری که ذهن را به خود مشغول می‌کند، این است که دو بیت «چو ایران نباشد...» و «اگر کشت خواهد...» که هر دو در زمره همان شش بیت مذکور است، چگونه پیش از شماره یادشده آینده، از سرلوحه ایران ما سر درآورده‌اند. پاسخ قطعی به این پرسش دشوار است، ولی می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که این بیتها، به‌ویژه بیت «چو ایران نباشد...»، پیش از درج آنها در ایران ما و آینده به صورت محدودتر خاصه در محافل ملی‌گراها و ژرمانوفیل‌ها رواج داشته و جهانگیر تفضلی که او نیز یک ژرمانوفیل^(۱) بود و در خاطرات خود می‌نویسد از کودکی به شاهنامه علاقه‌مند بوده و مادرش به جای لالایی برایش شاهنامه می‌خوانده (تفضلی ۱۳۷۶، ص ۲۰۳)، این بیتها را از همین محافل شنیده و دو بیت مذکور را در سرلوحه ایران ما درج کرده است.

از دو زاویه می‌توان به این دو بیت نگریست: یکی از زاویه یک پژوهشگر شاهنامه که مراحل شکل‌گیری این دو بیت را بر اساس شعر فردوسی توضیح می‌دهد و سخن فردوسی را از سخن دیگران بازمی‌شناساند. زاویه دیگر این است که به این محصول جدید صرف‌نظر از اینکه چگونه شکل گرفته، به عنوان یک اثر هنری نگاه شود و در معرض

(۱) جهانگیر تفضلی در خاطرات خود می‌نویسد، در اوایل شهریور ۱۳۲۲ش به اسارت نیروهای متفقین درآمد و - مانند حبیب‌الله نوبخت مدتی (حدود ۹ ماه) در زندان انگلیسها و روسها بسر برد (تفضلی ۱۳۷۶، ص ۴۹-۵۰).

ارزیابی قرار گیرد. به نظر نگارنده، این دو بیت صرف نظر از اینکه در شعر فردوسی دست برده شده و از دو جای مختلف شاهنامه کنار هم قرار گرفته، به لحاظ صورت و محتوا بسیار خوش ساخت، سخته و استوار و آفرینشی نو است و حس مهرورزی به وطن و جانفشانی در راه او را نیک القا می کند و به همین سبب چنان در ذهن و ضمیر ایرانیان جا خوش کرده است که تا ایران و ایرانی هست، هیچگاه از یادها نمی رود و از همین رو، گذشته از فردوسی، باید به سراینده خوش ذوقی که این دو بیت را بدینسان کنار یکدیگر سامان داده است، آفرینها گفت^(۱). امروزه زمان آن گذشته است که کاتبی با دست بردن در شاهنامه، برای همیشه آن را چنان دگرگون سازد که نتوان سخن اصلی شاعر را بازشناخت. شاهنامه با تمام ویژگی های خود در یک سو و آثار هنری ملهم از شاهنامه در سوی دیگر. شاهنامه را نباید کتابی مقدس انگاشت، چنانکه هر بازآفرینی و نوآفرینی بر اساس آن را به دیده تصحیف و تحریف نگریست، تعصب و شیفتگی به شناسنامه ملی ایرانیان نباید چشمان ما را به روی زیبایی های آثار هنری ملهم از شاهنامه ببندد. شاید برخی بگویند آثار ملهم از شاهنامه مانند برخی آثار بهرام بیضایی مَهر فردوسی بر پیشانی ندارند، ولی دو بیت مذکور به نام فردوسی معروف شده اند. در پاسخ می گویم: اگر به لحاظ کمی هم نگاه کنیم بیش از هفتاد درصد از این دوبیت تراوش ذهنی خود فردوسی است و منبع الهام سراینده در سی درصد باقی مانده، چه در حوزه واژگان و چه در حوزه روح و روان اثر، باز هم شاهنامه بوده؛ بنابر این، اگر نسبت دادن این دو بیت به فردوسی ناروا باشد، نسبت ندادن آن به شاعر نارواتر است.

حاصل سخن اینکه درونمایه این دو بیت به همین صورت از ذهن فردوسی تراوش کرده است و اگر کسی از من بپرسد این دو بیت سروده فردوسی هست یا نه؟ پاسخ می دهم سروده فردوسی هست، با تغییراتی، و هیچگاه نخواهم گفت سروده فردوسی نیست. در همان شماره مجله آینده، مدیر داخلی آن ایرج افشار معرفی شده است و افسوس که استاد دیگر در میان ما نیست تا از او بپرسیم، آیا به یاد می آورد که این شش بیت را چه کسی برای چاپ در اختیار مجله قرار داده است.

(۱) ملک الشعراء بهار (همان، ص ۱۶۶) در باره بیت «چو ایران نباشد...» می نویسد: «از یک قطعه سه بیتی یک مصراع مصحف و مغلوپ را برداشته و مصراعی بی ربط بر آن افزوده اند، راستی معلوم نیست مصراع نامربوط: در این بوم و بر زنده یک تن مباد، از کجا پیدا شده و چه کسی این مصراع را بر این قطعه الحاق نموده و قطعه فردوسی را خراب کرده است؟». بهار در زیرنویس همین مطلب، بدینسان تعجب می کند که این شعر در تهران سخت رواج یافته است: «عجب این است که طوری این شعر در تهران شایع شده است که در قائمه مجسمه فردوسی هم نقاری گردیده و در هر زبانی روان است!» آری، ایرانیان این دو بیت را به همین صورت دوست داشته و دارند و همین موضوع نشان می دهد که هنر اگر هنر واقعی باشد بر ذهن و زبان و دل مخاطب چنان جا خوش می کند که حتی اگر شاعر و ادیب برجسته ای چون بهار هم آن را بی ربط و نامربوط بدانند، نادانستین نخواهد شد.

منابع

- اثرافرینان، زیر نظر محمدرضا نصیری، تهران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- ایران ما (روزنامه)، به مدیریت جهانگیر تفضلی، س ۱، ش ۱، ۲۲ خرداد ۱۳۲۲ش.
- آینده، جلد سوم، شماره ۴، آذرماه ۱۳۲۳ش/۱۹۴۴م
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) ۱۳۴۵ش، فردوسی‌نامه، به کوشش محمد گلبن، تهران، مرکز نشر سپهر.
- تفضلی، جهانگیر ۱۳۷۶، خاطرات، به کوشش یعقوب توکلی، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- خطیبی، ابوالفضل ۱۳۸۲ش، «تصحیحات و متن‌های انتقادی شاهنامه»، کتاب ماه، ادبیات و فلسفه، س ۷، ش ۵، اسفند.
- راستی‌پور، مسعود، ایران ما، دانشنامه مطبوعات ایران، به کوشش محمدجعفر محمدزاده، تهران، انتشارات دانشنامه مطبوعات ایران، ۱۳۹۳
- فردوسی، ابوالقاسم ۱۳۲۲-۱۳۲۶ق، شاهنامه، چاپ سنگی به دستور امیربهادر جنگ، با مقدمه ادیب‌الممالک فراهانی، به خط عمادالکتاب.
- فردوسی ابوالقاسم ۱۳۱۴ش، شاهنامه، از روی چاپ فولرس، پس از مقابله با نسخ دیگر، به کوشش مجتبی مینوی، عباس اقبال، سعید نفیسی و سلیمان حیم، کتابخانه و چاپخانه بروخیم.
- فردوسی، ابوالقاسم ۱۳۲۶ش، به همت و سرمایه کتابفروشی و چاپخانه علی‌اکبر علمی، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم ۱۳۸۰ش، شاهنامه، چاپ عکسی (نسخه برگردان) چاپ بمبئی ۱۲۶۷ق، همراه با یادداشت‌های ملک‌الشعرا بهار در حواشی آن، به کوشش علی میرانصاری، تهران، انتشارات استاد.
- فردوسی ابوالقاسم ۱۳۸۶ش، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸ جلد (جلد ۶ با همکاری محمود امیدسالار و جلد ۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی)، بنیاد میراث ایران، نیویورک، ۱۳۶۶-۱۳۸۶/۱۹۸۱-۲۰۰۷؛ مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۶.